
بررسی فقهی استفاده از روش‌های تعقل و تفکر در تربیت دینی فرزندان^۱

مجید طرقی^۲

سید نقی موسوی^۳

محمد کاظم مبلغ^۴

چکیده

استفاده از روش‌های تعقل و تفکر در تربیت دینی فرزندان، موضوعی است که پژوهش حاضر کوشیده حکم فقهی آن را بررسی نماید. برای این منظور پس از مفهوم‌شناسی، سراغ ادله عقلی و نقلی رفته است. دلیل عقلی بر وجوب استفاده از روش‌ها در تربیت دینی دلالت می‌کند. زیرا عقل بر وجوب شناخت خدا و تکالیف او حکم می‌کند و راه این شناخت را هم منحصر در تعقل و خردورزی می‌داند. آیات و روایات دلالت بر استحباب مؤکد استفاده از این روش‌ها دارند، ولی با انضمام دلیل عقلی و بر اساس قانون ملازمه حکم عقل و شرع،

۱. تاریخ وصول: ۱۳۹۹/۱/۱۵؛ تاریخ تصویب: ۱۳۹۹/۳/۲۰.

این مقاله برگرفته شده از رساله دکتری با عنوان «بررسی فقهی روش‌های انگیزه‌بخش در تربیت دینی فرزندان از دیدگاه فقه اهل بیت (علیهم‌السلام)» در رشته فقه تربیتی، جامعه المصطفی (ع) العالمیه می‌باشد.

۲. استاد حوزه و عضو هیئت علمی جامعه المصطفی (ع) العالمیه (Toroghimajid@gmail.com).

۳. استادیار گروه علوم تربیتی دانشگاه فرهنگیان (snmosavi57@gmail.com).

۴. دانش آموخته حوزه علمیه قم، دانشجوی دکتری فقه تربیتی (نویسنده مسئول) (mobaligh2019@gmail.com).

استفاده و جوب از آیات و روایات نیز خالی از وجه نیست. از این رو می‌توان گفت: زمینه‌سازی و دعوت فرزندان به خردورزی درباره موضوعاتی که قرآن کریم تعیین کرده و با لحاظ «آیه» بودن این موضوعات، در حدّی که سبب تحقق بینش الهی در فرزندان شده و موجبات تربیت دینی آنان را فراهم سازد، واجب است.

واژگان کلیدی: شناخت عقلی، حکم عقلی، دعوت به تعقل و تفکر، حکم فقهی.

مقدمه

یکی از مسائل مهم برای خانواده‌های متدین، تربیت دینی فرزندان است. تربیت دینی، محصول عوامل مختلفی است که یکی از مهم‌ترین آن عوامل، ساختن «اندیشه» و فکر متربی است. بهره بردن از روش‌های تعقل و تفکر در جهت ساختن بینش الهی و تعمیق باورهای دینی کارساز است. بررسی این موضوع از همه جوانب و نقش آن در تربیت دینی، مجال دیگری می‌طلبد، اما آنچه در این پژوهش مورد توجه قرار گرفته، جنبه فقهی موضوع است. سؤال این است که استفاده از روش تعقل و تفکر در تربیت دینی فرزندان چه تأثیری دارد و حکم فقهی آن چیست؟ به بیان دیگر آیا دعوت فرزندان به سوی اندیشیدن و زمینه‌سازی اندیشه‌ورزی آنان در جهت رسیدن به تربیت دینی، از لحاظ فقهی جایز است یا خیر؟ اگر جایز است، واجب است، یا مستحب و یا مباح؟

پیشینه تحقیق

بررسی فقهی تعقل و تفکر در آثار فقهی گذشته مشاهده نمی‌شود. با نگاهی به ابواب و فصول فقه، برخی مطالعات را می‌توان به عنوان پیشینه «عام» این تحقیق به حساب آورد. مانند مواردی که برخی از پژوهشگران معاصر به صورت خاص به مقوله تربیت از منظر فقه، پرداخته و آثاری در این زمینه تدوین کرده‌اند (اعرافی، ۱۳۹۳: فصل چهارم. انصاری شیرازی، ۱۴۲۹: فصل سوم). تراث فقهی شیعه تحت عنوان «حضانت» مطالبی راجع به رسیدگی امور فرزندان دارند که ارتباطش با مقاله حاضر کم است. تعریف فقها از «حضانت» شامل تربیت هم می‌شود (حائری، ۱۴۱۸: ۱۲/۱۴۴)، بعضی فقها تأکید کرده‌اند که تربیت فرزند جزء وظایف

ضروری والدین است (حلی، ۱۴۱۳: ۷/۳۱۴). عده‌ای از فقهای متأخر، به تعلیم و تربیت کودک تصریح نموده و برخی، حکم به استحباب تعلیم واجبات و محرمات به فرزندان داده‌اند و برخی دیگر، به وجوب حکم کرده‌اند (خوئی، ۱۴۱۶: ۳/۲۶۴). عده‌ای هم، تربیت اخلاقی و اعتقادی کودک را که همان تربیت دینی است از وظایف الزامی ولی دانسته‌اند (خمینی، بی‌تا: ۱۴/۲). در برخی آثار پژوهشگران معاصر، مقالاتی در ارتباط با تعقل و تفکر مشاهده می‌شود، ولی جنبه فقهی موضوع مغفول واقع شده است؛ از جمله مقاله «واکاوی تأثیر تفکر و تعقل در تعمیق ایمان دینی از منظر قرآن» (جوانبخت و دیگران، ۱۳۹۷: ۲۲۷). همچنین مقاله «واکاوی تفکر» از منظر قرآن کریم و تبیین جایگاه آن در تربیت اسلامی» (طباطبائی، ۱۳۹۴: ۲۳) قابل ذکر است که تفکر در «قرآن و هستی» را به عنوان اولی‌ترین و اساسی‌ترین راهکار تربیتی در زنگار زدایی فطرت پاک الهی دانسته است.

بنابراین آنچه در آثار پژوهشگران مشاهده می‌شود یا تعلیم و تربیت به صورت کلی است و یا اگر به روش‌های تعقل و تفکر پرداخته‌اند، به جنبه فقهی موضوع توجه ننموده‌اند. به این صورت پیشینه خاص برای این مقاله نمی‌توان یافت.

مفهوم‌شناسی

مفاهیم «روش تربیت»، «تعقل»، «تربیت» و «تربیت دینی» نیاز به واکاوی دارند که در ذیل می‌آید.

۱. مفهوم روش تربیت

«روش» معادل کلمه انگلیسی متد (method) است. در لغت فارسی به معنای: ۱. چگونگی انجام دادن کاری. ۲. قاعده بررسی نظام‌مند کاری یا چیزی؛ متد. ۳. عمل رفتن؛ حرکت کردن؛ حرکت، آمده است (انوری و همکاران، ۱۳۸۱: ۴/۳۷۳۷) در اصطلاح، «در علوم نظری، روش به راه یا قاعده‌ای اطلاق می‌شود که برای کشف حقیقت به کار می‌رود و در علوم عملی، مانند اخلاق، سیاست و تعلیم و تربیت به راهی که برای رسیدن به هدف عملی اتخاذ می‌شود» (مصباح یزدی، ۱۳۹۱: ۴۴۵)؛ از این رو روش در اصطلاح علوم تربیتی، اقدامی است که برای رسیدن به هدف به کار می‌آید.

اما «روش تربیت» اقدامی است که در مقام تربیت از سوی مربی صادر می‌شود تا مرتبی را به هدف تربیتی نزدیک سازد. تفاوت «اصل» تربیتی با «روش» تربیتی در این است که اصل تربیتی شبیه معقول ثانی فلسفی و بیانگر «نحوه وجود» و چگونگی فعل است؛ برخلاف «روش‌های تربیتی» که از مفاهیم ماهوی و معقول اولی به شمار می‌رود. به عبارت دیگر، روش مانند معقول‌های اولی، معادلی در خارج از ذهن (مابازاء) دارد که همان رفتارهای عینی مریبان و متر بیان است؛ اما اصل تربیتی مانند معقول‌های ثانی فلسفی، معادل خارجی ندارد و نمی‌توان یک رفتار خاصی را مابازاء خارجی آن دانست؛ بلکه رفتار عینی، منشأ انتزاع این مفاهیم محسوب می‌شود؛ مانند اصل «لزوم رعایت ظرفیت مرتبی» که معادل عینی ندارد، ولی به ملاحظه رفتارهای عینی، انتزاع شده است (اعرافی، ۱۳۹۱: ۱/۱۵۳).

با توجه به این توضیحات، روش تربیت را می‌توان این‌گونه تعریف کرد: «روش تربیتی عبارت است از رفتارها، گفتارها و حالت‌هایی که باهدف تأثیرگذاری در مرتبی، از مربی صادر می‌شود و در تحقق اهداف تربیتی مؤثر می‌افتد (قائمی مقدم، ۱۳۸۵: ۱۳ و ۱۴). این تعریف کلی را می‌توان بر «تعقل» و «تفکر» به عنوان مصادیق روش تربیت تطبیق داد و آن‌ها را روش تربیت به حساب آورد، زیرا زمینه‌سازی برای رشد عقلی و به کار انداختن عقل و خرد فرزند در جهت تربیت دینی او، در مقام تربیت از والدین صادر می‌شود و در جهت تحقق هدف تربیتی که ساختن بینش الهی فرزند است، مؤثر واقع می‌شوند.

۲. مفهوم تربیت دینی

تربیت در زبان فارسی به معنای «پروردن، آداب و اخلاق را به کسی یاددادن، آموختن و پروردن کودک تا هنگام بالغ شدن» به کار رفته است (دهخدا، ۱۳۳۶: ۴/۵۷۷۶) و در زبان عربی، از ریشه «ربو» اخذ شده است. ربو، در هر موردی به کار رود به معنای رشد، نمو و زیاد شدن است (فراهیدی، ۱۴۰۹: ۸/۲۸۳). تربیت در اصطلاح عبارت است از «فرایند یاری‌رسانی به مرتبی برای ایجاد تغییر تدریجی در گستره زمان در یکی از ساحت‌های بدنی، ذهنی، روحی، و رفتاری که به واسطه عامل انسانی دیگر به منظور دستیابی وی به کمال

انسانی و شکوفا کردن استعدادهای او یا بازدارندگی و اصلاح صفات و رفتارهایش صورت می‌گیرد» (اعرافی، ۱۳۹۱: ۱/۱۴۱).

منظور از تربیت دینی در اینجا تربیت اسلامی است. برخی، تربیت اسلامی را این‌گونه معنا کرده‌اند: «تربیت اسلامی یعنی شناخت خدا به عنوان رب یگانه انسان و جهان و برگزیدن او به عنوان رب خویش و تن دادن به ربوبیت او و تن زدن از ربوبیت غیر» (باقری، ۱۳۸۵: ۴۴). به نظر می‌رسد این تعریف، تعریف غایت‌گرایانه است، درحالی‌که ما دنبال ماهیت تربیت اسلامی هستیم؛ از این رو نمی‌توان آن را پذیرفت. برخی گفته‌اند: «مجموعه اعمال عمدی و هدف‌دار، به منظور آموزش گزاره‌های معتبر یک دین به افراد دیگر، به نحوی که آن افراد در عمل و نظر به آموزه‌ها متعهد و پایبند گردند» (داوودی، ۱۳۸۹: ۲/۲۶). این تعریف، بیشتر روی «آموزش» گزاره‌های «معتبر» دینی تکیه نموده که به نظر می‌رسد به یک بخش از تربیت دینی اشاره می‌کند، درحالی‌که تربیت علاوه بر آموزش، اقدامات دیگری نیز می‌طلبد تا مقصود حاصل شود. از این رو تعریف ذیل را می‌توان تعریف جامع‌تر دانست: «مجموعه اقدامات و تدابیری (هدایت، نظارت، فراهم کردن زمینه‌ها و از بین بردن موانع) که موجب ملکه شدن آموزه‌های دینی در مرتبی می‌شود» (ره‌نمایی، ۱۳۷۸: ۳۲/۹-۱۱). این تعریف چون جنبه آموزشی و غیرآموزشی تربیت را دربرمی‌گیرد، تعریف قابل قبولی است و در نهایت می‌توان گفت که تربیت اسلامی آن است که مربی تلاش می‌کند از طریق اقدامات چهارگانه زمینه‌سازی، هدایت (آموزش خاص)، رفع موانع و نظارت، آموزه‌های دین اسلام را در مرتبی نهادینه سازد.

۳. مفهوم عقل و تعقل

«عقل» در لغت به معنای ضدّ جهل، امساک و نگه‌داری، بند کردن، درک و زکاوت (فراهیدی، ۱۴۰۹: ۱/۱۹۵) مانع از سخن و عمل زشت است (ابن فارس، ۱۴۰۴: ۴/۶۹). همچنین عقل دانشی دانسته شده که از زشتی‌ها بازمی‌دارد؛ هرکس بیشتر از زشتی‌ها اجتناب نماید، عاقل‌تر است (عسکری، ۱۴۰۰: ۷۵). عقل به معنای «منع» است، برای این‌که صاحبش را از انحراف راه راست منع می‌کند.

عقل در اصطلاح، غریزه‌ای است که با آن علوم نظری درک می‌شود (آزدی، ۱۳۸۷: ۳/۹۱۶). برخی گفته‌اند: عقل قوه‌ای است که درک خاص دارد که با آن خیر و صلاح مادی و معنوی انسان تمیز داده می‌شود و موجب ضبط و نگه‌داری انسان از خلاف گردیده و قوی‌ترین وسیله تحصیل سعادت و رسیدن به کمال است که با فقدان آن، عبادت، زهد، ریاضت و هیچ عملی نفع ندارد (مصطفوی، ۱۳۶۸: ۷/۱۹۶). بنابراین می‌توانیم نتیجه بگیریم که عقل و تعقل دو کارکرد دارد: ۱. فهم و درک. ۲. منع از زشتی‌ها. هرگاه فهم و درک انسان با منع از پلیدی‌ها همراه شود، به آن فهم و درک، تعقل گفته می‌شود.

مراد از عقل‌ورزی در قرآن (که آیات آن می‌آید) فهم خاص است که به ظواهر اکتفا نمی‌کند و حقیقت معنا را درمی‌یابد. تشخیص حق، پیروی از راه حق و رستگار شدن از ویژگی‌های عقل‌ورزی است. به‌طور خلاصه می‌توان گفت: عقل را در منطق قرآن و روایات به چیزی تفسیر کرده‌اند که انسان به وسیله آن حق را بفهمد و عمل کند. از این رو در فرهنگ قرآنی به مجموع درک و عمل، عقل می‌گویند. «آن‌که درست درک نمی‌کند، عاقل نیست و آن‌که درک می‌کند و عالم است ولی به علمش عمل نمی‌کند، او هم عاقل نیست. مجموعه این دو خصلت که در آیات به نام عقل تبیین شده است، در حدیث معروف «العقل ما عبد به الرحمن و اکتسب به الجنان» بازگو شده است» (جوادی آملی، ۱۳۹۸: ۲۷۹).

۴. نقش شناخت عقلی در رفتار دینی

در روایات از شناخت‌ها به عامل تعیین‌کننده عمل (رفتار) یاد شده است. حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «رفتارها نیکو نمی‌گردد، مگر این‌که شناخت‌ها اصلاح گردند» (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶: ۶۱). از این رو باید دید شناخت عقلی چه تأثیری در رفتار دینی دارد. شناخت عقلی در برابر شناخت حسی قرار دارد. شناخت حسی توسط قوای ظاهری و باطنی شکل می‌گیرد (ملاصدرا، ۱۴۲۸: ۸/باب‌های ۳، ۴، ۵) که صرفاً احساس است. اما شناخت عقلی، علاوه بر انتزاع و ادراک صور کلی، سنجش و بررسی فایده فعل با اهداف مورد نظر و تشخیص مصلحت و مفسده فعل است. برخی رفتارهای انسان فقط از احساس و شناخت حسی

ناشی می‌شود و به این نوع رفتار، رفتار غریزی و حیوانی می‌گویند و برخی دیگر از رفتارهای انسان پس از اندیشه عقلانی و مصلحت‌سنجی‌های دقیق عقل به وجود می‌آید. رفتار ناشی از انگیزه غریزی و حیوانی را رفتار «التذادی» می‌نامند و رفتار ناشی از انگیزه انسانی و عقلانی را رفتار «تدبیری» می‌نامند (طباطبائی و مطهری، ۱۳۹۵: ۳/۱۶۹). از آنجا که رفتار دینی از نوع رفتار «تدبیری» به حساب می‌آید، نقش عقل و تفکر عقلانی در شکل‌گیری این رفتار بسیار حایز اهمیت خواهد بود.

۵. ادله بهره‌گیری از روش‌های خردورزی در تربیت دینی

پس از مفهوم‌شناسی، اکنون باید به بررسی فقهی موضوع پردازیم. ادله این موضوع عبارت‌اند از: دلیل عقلی، آیات تعقل و تفکر و روایات تعقل و تفکر. نخست دلیل عقلی را بررسی می‌کنیم.

الف) دلیل عقلی

دلیل عقلی از نظر رتبه بعد از آیات و روایات قرار دارد. اما از آنجا که نتیجه‌گیری در مورد دلیل عقلی در استدلال به آیات و روایات نیز مؤثر است، لازم است اول به دلیل عقلی پردازیم. در این‌که استفاده از روش تعقل و تفکر در تربیت دینی، از نظر عقل چه حکمی دارد، بستگی به نقش تعقل و تفکر در شناخت خداوند دارد. اگر شناخت خداوند تنها از این راه میسر باشد، جایگاه تعقل و تفکر در تربیت دینی بی‌بدیل بوده و به دلیل ضرورت و وجوب شناخت خدا، پرداختن به تعقل و تفکر نیز واجب می‌شود. از این رو بررسی جایگاه تعقل و تفکر در شناخت خداوند ضرورت می‌یابد.

معرفت اجتهادی و معرفت تقلیدی

در مورد معرفت خدا از لحاظ روش‌شناسی دو دیدگاه وجود دارد: دیدگاهی که معرفت تقلیدی را کافی می‌داند و دیدگاهی که بر معرفت استدلالی و اجتهادی تأکید دارد. بسیاری از دانشمندان معرفت تقلیدی را کافی نمی‌دانند، بلکه بر معرفت استدلالی و اجتهادی تأکید می‌کنند. علامه حلی عدم اعتبار معرفت تقلیدی را در تحصیل اصول عقاید اجماعی

می‌شمارد (حلی، ۱۳۶۵: ۱). شبیه آن را شهید اول گفته است (العاملی، ۱۴۰۸: ۳۷) و صریح‌تر از آن عبارت محقق در «المعارج» است (نقل از: انصاری، بی‌تا: ۱/ ۲۸۳). بسیاری از متکلمان با الهام از آیاتی که به «نظر» دعوت می‌کنند یا دستور به «نظر- تأمل» می‌دهند، تعقل و تفکر در آیات الهی را با عبارت «نظر کردن در آیات الهی» آورده‌اند. از این رو اکثر متکلمان به وجوب «نظر و لزوم اکتساب معرفت» به تفصیل سخن گفته‌اند و بر امکان دستیابی به علم و معرفت پای فشرده‌اند (فاضل مقداد، ۱۴۲۲: ۸۱ و ۸۲. حلی، ۱۴۰۷: ۴۹ تا ۵۲). متکلمان برای وجوب «نظر» به منظور شناخت خداوند متعال، استدلال‌های مختلفی دارند که در ذیل به دو نمونه اشاره می‌کنیم.

استدلال اول بر وجوب نظر

متکلمان درباره وجوب معرفت خدا از طریق تعقل و تفکر از تعبیر وجوب «نظر» در آیات الهی استفاده کرده‌اند. خلاصه استدلال‌ها بدین صورت است:

«مقدمه اول: نظر دافع خوف ضرر است. مقدمه دوم: چیزی که دافع خوف ضرر باشد، واجب است (عقلاً). نتیجه: نظر واجب است» (شریف مرتضی، ۱۴۱۱: ۱۶۸). منظور از ضرر، ضرر اخروی و عذابی است که ممکن است در جهان آخرت دامن‌گیر انسان شود؛ یعنی کسی که «نظر» و تعقل و تفکر در آیات الهی نکند و از این طریق به شناخت خدا و تکالیف خدا دست نیابد و به آن عمل نکند، ممکن است گرفتار ضرر اخروی شود (شریف مرتضی، ۱۴۱۱: ۱۶۸). اجتناب از این ضرر، عقلاً واجب است، پس نظر و تعقل واجب است.

نکته مهم در صغرای استدلال این است که نظر «تنها» راه دفع خوف ضرر معرفی شده است و راه بدیلی برای این منظور وجود ندارد. ابوصلاح حلبی می‌گوید: «انسان زمانی که اختلاف مردم در اثبات صانع و صفات او را دریابد، در او خوف ایجاد می‌شود. در این صورت سه راه در پیش است: ۱. از همه آن‌ها پیروی کند. ۲. همه آن‌ها را رها سازد. ۳. برخی از آن‌ها را از روی نظر یا تقلید، پیروی کند. پیروی از همه آن‌ها محال است، چراکه باهم تنافی دارند. رها ساختن همه هم خوف او را از بین نمی‌برد. همچنین است پیروی از گروهی

از روی تقلید، زیرا احتمال دارد مذهبی را که رها کرده است، حق باشد و مذهبی را که پیروی می‌کند، باطل. بنابراین اطمینانی به آنچه پذیرفته نخواهد بود. تنها راهی که برای دوری از خوف ضرر باقی می‌ماند، نظری است که انسان به وسیله آن حق و باطل را از هم بازشناسد» (حلبی، ۱۴۰۴: ۶۵)؛ یعنی «نظر» و اندیشه‌ورزی به گونه‌ای که خود شخص در این مورد به صاحب نظری برسد، تنها راه خلاص شدن از این احتمالات است.

استدلال دوم بر وجوب نظر

استدلال دوم بر وجوب «نظر» به این صورت است: «اگر معرفت خدای تعالی واجب باشد، نظر واجب است. لکن مقدم حق است، پس تالی نیز مانند آن است» (عمیدالدین، ۱۳۸۱: ۱۲). اما دلیل وجوب معرفت: «دلیل وجوب معرفت آن است که علم به استحقاق ثواب و عقاب که لطفی در انجام واجب عقلی است، بدون حصول این معرفت به دست نمی‌آید و چیزی که واجب بدون آن محقق نمی‌شود، واجب است» (شریف مرتضی، ۱۳۸۷: ۳۶). علامه حلی دلیل معرفت خدا را از راه وجوب شکر، واجب می‌شمارد: «دلیل این که معرفت خدای تعالی واجب است، این است که شکر او واجب است و شکر، بدون معرفت حاصل نمی‌شود. اما وجوب شکر و همین‌طور عدم تحقق شکر بدون معرفت، امور ضروری‌اند» (حلی، ۱۳۶۳: ۳).

ملازمه معرفت و نظر

در این استدلال نیز نکته مهم، ملازمه معرفت خدا و نظر است؛ یعنی راه دیگری برای دستیابی به شناخت خدا جز تعقل و تفکر نیست. دلیل این امر «کسبی» بودن معرفت خدا است و امور کسبی فقط با نظر تحصیل می‌شوند: «معرفت خداوند از امور کسبی است و ضرورت حکم می‌کند مادامی که حد وسط جامع بین حد اصغر و حد اکبر در ذهن حاصل نشود، علم تحقق نمی‌یابد؛ و می‌دانیم که تحصیل حد وسط بدون نظر امکان ندارد. بنابراین معرفت بدون نظر به دست نمی‌آید؛ پس نظر شرط معرفت است» (بحرانی، ۱۴۰۶: ۲۹. حلی، ۱۳۶۳: ۴).

حکم عقل در استفاده از تعقل و تفکر

مفاد دو استدلال فوق این است که بر هر انسانی واجب است به منظور شناخت خداوند متعال، به «نظر» پردازد. «نظر» در لغت به معنای نگاه کردن با چشم و قلب است (فراهید، ۱۴۰۹: ۸/ ۱۵۴). اما هر نگاهی نظر نیست، بلکه نظر نگاه به اشیاء از روی تأمل و اندیشه است. ابن فارس می‌گوید: نظر و واژگان متفرع از آن همگی به یک معنا برمی‌گردد و آن: تأمل کردن در شیئی و معاینه آن است (ابن فارس، ۱۴۰۴: ۵/ ۴۴۴). منظور متکلمان از نظر (همان طور که اشاره شد)، این است که انسان در آیات آفاقی و انفسی خداوند دقت نموده و از این رهگذر به شناخت او دست یابد. از این رو مفهوم «نظر»، بیان دیگری از تعقل و تفکر است که در این مقاله محل بحث است. از سوی دیگر، از استدلال‌های فوق نتیجه می‌گیریم که تنها راه شناخت خداوند، نظر و تعقل و تفکر است. در نتیجه، مفاد دلیل عقلی این خواهد بود که وظیفه هر انسانی نسبت به خودش، خردورزی به منظور شناخت خدا است، و لازمه این استدلال هم این است که اگر بخواهد دیگران (متریبان) را به شناخت خدا دعوت کنیم، راهش همین است. چه این که این تنها مسیری است که پیش روی ما و پیش روی متریبان قرار دارد. پس فرقی نمی‌کند که خود، مسیر خداشناسی را طی کنیم یا دیگران را به این راه دعوت کنیم. از این رو دعوت دیگران برای تعقل و تفکر، به منظور شناساندن خداوند برای آن‌ها، همان حکمی را خواهد داشت که اندیشیدن برای ما دارد. پس عقل حکم می‌کند که استفاده از روش‌های تعقل و تفکر به منظور شناساندن خداوند متعال به متریبی و ساختن بینش الهی او، واجب است.

ب) آیات تعقل

آیات زیادی در مورد تعقل و خردورزی وجود دارد که در یک جمع‌بندی می‌توان به دودسته کلی تقسیم کرد: آیات توبیخ به جهت عدم تعقل و آیات دعوت به تعقل. در ادامه به برخی از این آیات اشاره می‌کنیم.

یکم. آیات توبیخ به جهت عدم استفاده از عقل

آیاتی که انسان را به خاطر عدم تعقل، توبیخ می‌کنند، مختلف‌اند. گاهی افرادی را که تعقل و

تدبر نمی‌کنند، بدترین جنبندگان لقب می‌دهد: ﴿إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الضُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ﴾ (مائده، آیه ۲). در برخی آیات کسانی را که تعقل نمی‌کنند، کور و کر لقب داده است: ﴿وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً صُمُّ بِكُمْ عُمِّي فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ﴾ (بقره، آیه ۱۷۱). تعبیر «يَنْعِقُ» که در این آیه به کار رفته به معنای صدازدن چوپان به دنبال گوسفندان و زجر و منع گوسفندان است (طریحی، ۱۳۷۵: ۲۳۹/۵). آیات دیگری نیز مشابه این آیات دیده می‌شود.^۱

دوم. آیات دعوت به تعقل

لحن بسیاری از آیات دعوت به خردورزی است، مانند ﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾. (بقره، آیه ۱۶۴). این آیه شریفه اغلب نشانه‌های موجود در نظام هستی را معرفی کرده و انسان را به اندیشه و تعقل در آن، فراخوانده است. با وجود این، خداوند متعال در دیگر آیات به طور جزئی نیز به برخی آیات و نشانه‌های خود در عالم هستی اشاره نموده و انسان‌ها را به تعقل در آن‌ها دعوت کرده است.^۲ بسیاری از آیات، تعقل در سرنوشت گذشتگان را لازم و مایه عبرت می‌دانند: ﴿أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾ (یوسف، آیه ۱۰۹). آیا در زمین نگردیده‌اند تا فرجام کسانی را که پیش از آنان بوده‌اند بنگرند؟ و قطعاً سرای آخرت برای کسانی که پرهیزگاری کرده‌اند بهتر است. آیا نمی‌اندیشید؟ همچنین اندیشه در آیات قرآن از امور ضروری در زندگی انسان است: ﴿إِنَّا جَعَلْنَا قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾ (زخرف، آیه ۳). دقت و تأمل در مثل‌هایی که در قرآن زده شده: ﴿وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ لِنُظَرِ بِهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ﴾ (عنکبوت، آیه ۴۳). و این مثل‌ها را برای مردم می‌زنیم و[الی] جز دانشوران آن‌ها را درنیابند.

دلالت آیات تعقل

قرآن در برخی آیات کسانی را که تعقل نمی‌کنند به شدت مورد توبیخ قرار داده و در بسیاری از

آیات، دعوت به تعقل نموده است. توبیخ هم از لحن آیات استفاده می‌شود و هم از تعبیر «أولو» که در برخی آیات به کار رفته است. چه این‌که همزه بر واو عطف داخل شده و این از لحاظ ادبی نشانه توبیخ و تقریر است (طبرسی، ۱۴۰۸: ۱/۴۶۱). این آیات، کسانی را که عقل خود را به کار نمی‌اندازند توبیخ نموده و «بدترین جنبندگان» و «کور و کر» لقب داده است. این تعابیر نشان می‌دهد که عدم بهره‌گیری از عقل و خرد تا چه حد مذموم است. در عین حال استفاده حرمت عدم تعقل از این آیات دشوار است، بلکه باید گفت بر کراهت شدید دلالت دارند. نقطه مقابل این کراهت شدید، استحباب مؤکد است و نتیجه این است که تعقل و خردورزی مستحب مؤکد است.

در مورد دسته دیگر از آیات که به تعقل فرامی‌خوانند، نکته مهم این است که در بیشتر این آیات، «موضوع» تعقل یادآوری شده و این موضوعات در «آیه و نشانه» بودن مشترک‌اند. از این معلوم می‌شود که تعقل به شکل مطلق در قرآن سفارش نشده، بلکه آن نوع تعقلی نیکو شمرده شده که روی «آیات» و نشانه‌های الهی باشد و این تعقل «معبری» باشد برای رسیدن به خدای متعال. این‌که در آیات زیادی فرموده که بیشترشان تعقل نمی‌کنند، این جمله «به این معنا است که در مورد آیات خدا تدبیر نمی‌کنند و پیرو حکم عقل نیستند تا خدا را بشناسند و حق را از باطل تمیز بدهند، پس این‌ها آن‌طور که باید تعقل نمی‌کنند» (طباطبائی، بی‌تا: ۱۶/ ۱۴۹). البته تعقل روی هر موضوعی باشد، آن موضوع آیه‌ای از آیات الهی است، اما مهم، توجه به آن جنبه است. ممکن است فردی سال‌ها روی موضوعی تأمل کند، ولی جنبه آیه بودن آن را در نظر نگیرد. این نوع تعقل سبب توجه انسان به خدا نمی‌شود.

از هر دو دسته آیات، ضرورت به کار انداختن عقل و خرد انسان به دست می‌آید. در نگاه اول، این آیات تکلیف خود مکلف (مربی) را مشخص می‌کند و جنبه روشی بودن و نقش تربیتی مکلف مشهود نیست. اما با اندک تأمل این جنبه نیز قابل استفاده است، چه این‌که دعوت به تعقل و یا توبیخ به جهت عدم تعقل از لحاظ حالت‌های مخاطب مطلق است و همه جنبه‌های مکلف را در بر می‌گیرد. به بیان دیگر، دلیلی بر اختصاص این آیات به مکلف از جهت مکلف بودن وجود ندارد و می‌تواند حیثیت مربی بودن مکلف را نیز شامل

شود. از این رو همان طوری که اصل خردورزی مورد تأکید قرآن است، دعوت به خردورزی متربی و فراهم کردن زمینه اندیشیدن و تعقل او نیز مورد سفارش و تأکید قرآن است و از این آیات استحباب مؤکد پرداختن به تعقل و تفکر به دست می آید.

ج) آیات تفکر

بیشتر آیات تفکر، لحن دعوت به تفکر دارند که از باب نمونه به چند مورد اشاره می کنیم: ﴿إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَنْ لَمْ تَغْنَبِ بِالْأَمْسِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾ (یونس، آیه ۲۴). نمونه هایی از این دست در قرآن زیاد است.^۳ گاهی خود قرآن را به عنوان موضوع اساسی برای تفکر معرفی می کند: ﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾ (نحل، آیه ۴۴). در برخی آیات نتیجه تفکر را دریافتن هدف و فلسفه خلقت می داند: ﴿الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ﴾ (آل عمران، آیه ۱۹۱).

نکات آیات تفکر

دقت در آیات تفکر، ما را به چند نکته می رساند:

۱. قرآن تفکر را محدود به قشر خاصی ننموده است، بلکه همگان را به این مهم فراخوانده است شاید به این دلیل که تفکر به صورت بدیهی و فطری در انسان ها وجود دارد و هر کس این قوه را در خود بالفطره می یابد و با فراهم شدن ابزار و لوازم می تواند در پدیده ها تفکر کند. بدین جهت می توان دعوت به تفکر را از سنین پایین هم شروع کرد.
۲. با کنار هم قرار دادن آیات به دست می آید که از نگاه قرآن تفکر به شکل مطلق و بلاشرط، ممدوح نیست. در یکی از آیات، خداوند تفکر را مذمت کرده است؛ تفکری که در جهت مبارزه با قرآن به کاررفته و محصول آن، رویگردانی از حق و انکار وحیانی بودن قرآن است (مدثر، آیه ۱۸). از سوی دیگر در برخی روایات از تفکر به ذات خدا نیز منع شده است

(وزّام، ۱۳۶۹: ۱/۲۵۰). از این رو تفکر ممدوح آن است که مطابق شرایط خاص باشد.

۳. قرآن افزون بر آن که انسان را به تفکر فرامی خواند، منابع تفکر را نیز به او نشان می دهد تا بدین وسیله، سرمایه فکری انسان را در مسیری هدایت نماید که برای او سودمند باشد (مطهری، ۱۳۸۳: ۶۹). بررسی دقیق آیات این نکته را به دنبال خواهد داشت که در نگاه قرآن، موضوعات تفکر در سه منبع خلاصه می گردد: عالم آفاقی (جهان طبیعت)، عالم انفسی (جهان انسانی)، عالم تاریخ (جهان تاریخ). با معرفی منابع تفکر، روش صحیح تفکر را یاد داده است و به صورت غیرمستقیم از تفکر در ذات خداوند منع کرده است.

۴. دعوت زیاد به تفکر، ضمناً این حقیقت را می رساند که انسان موجودی است که حاضر نیست مطالبی را از روی تقلید بپذیرد. شرط اول پذیرش، اقتناع عقلی و فهمیدن فایده و ثمره کار است: «خدای تعالی در هیچ جا از کتاب مجیدش حتی در یک آیه از آن، بندگان خود را مأمور نکرده به این که او را کورکورانه بندگی کنند» (طباطبائی، بی تا: ۴۱۷/۵).

دلالت آیات تفکر

از آیات تفکر به دست می آید که دعوت به تفکر همگانی است، همچنین مشروط به شرایط بودن تفکر، ارائه موضوع تفکر (نفس، خلقت، تاریخ) و دعوت گسترده به تفکر، مطالبی است که از آیات تفکر به دست می آید. از این رو، از یک سو دعوت گسترده به تفکر نشانه استحباب مؤکد آن است و از سوی دیگر، به دلیل مشروط بودن تفکر، هم از نظر کیفیت و هم از نظر موضوع، تفکر به صورت مطلق مستحب نیست، بلکه اگر همراه با شرایط یاد شده باشد، مستحب است. از جانب دیگر، آیات تفکر از لحاظ موضوع و غایت، مشابه آیات تعقل است. به این معنا که هدف از تفکر دقت در آیات و نشانه های خدا است تا به وجود خدا پی ببریم و از این رهگذر بینش الهی در ما شکل بگیرد. همچنین تلاش در جهت تربیت دینی و ساختن بینش الهی در مرتبگی نیز به دلیل اطلاق آیات، مشمول آیات تفکر است. نتیجه این که مطابق آیات تفکر، استفاده از روش تفکر در جهت تربیت دینی فرزندان، مستحب است.

د) تعقل در روایات

جایگاه عقل و تعقل و نقش آن در ایجاد بینش الهی در روایات بسیار برجسته است. برای نمونه به چند مورد اشاره می‌کنیم.

یکم. قسمتی از خطبه اول نهج‌البلاغه

امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد فلسفه بعثت انبیا علیهم السلام در خطبه اول نهج‌البلاغه چنین می‌فرماید: «فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ... وَ يُبَيِّرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ وَ يُرَوِّهُمُ آيَاتِ الْمَقْدَرَةِ مِنْ سَقْفِ فَوْقَهُمْ مَرْفُوعٍ وَ مَهَادٍ تَحْتَهُمْ مَوْضُوعٍ وَ مَعَايِشَ تُحْيِيهِمْ وَ أَجَالَ تُفْنِيهِمْ وَ أَوْصَابٍ تُهْرِمُهُمْ وَ أَحْدَاثٍ [تَتَّبَاعُ] تَتَّبَاعُ عَلَيْهِمْ» (شریف رضی، ۱۴۱۴: ۴۳).

بررسی سندی

محتوای بلند روایات نهج‌البلاغه، نشانه‌ای روشنی بر صدور این بیانات از زبان امام معصوم است، از این رو وثوق «خبری» دارد، ولی از لحاظ وثوق «مخبری» سید رضی سند احادیث نهج‌البلاغه را ذکر نکرده و از این نظر طبق یک دیدگاه مرسل به حساب می‌آیند. در عین حال محققین متأخر سعی کرده‌اند به مستندات و مستدرکات نهج‌البلاغه بپردازند. در مستندسازی، بسیاری از خطب و نامه‌ها و کلمات قصار از منابعی قبل از نهج‌البلاغه استخراج و سند آن‌ها تکمیل شده است. در مستدرک‌سازی، آن بخش از خطب و نامه‌ها و یا کلماتی که بخش‌هایی از آن در نهج‌البلاغه نیامده، به صورت کامل آورده شده و تحت عنوان نهج‌السعادة در ۱۲ جلد گردآوری شده است. با این تلاش‌ها مشکل سند بیانات حضرت امیر علیه السلام در نهج‌البلاغه به صورت کلی حل شده است.

بررسی دلالی

در این خطبه رسالت انبیا را معرفی می‌کند که یکی از آن‌ها زنده ساختن گنجینه‌های دانش بشر است که در درون عقل‌ها نهفته است (يُبَيِّرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ). دست قدرت پروردگار، گنجینه‌های بسیار عظیم و گران بها در درون عقل آدمی نهاده که اگر کشف و آشکار شوند،

جهشی عظیم در علوم و دانش‌ها و از همه مهم‌تر شناخت خداوند حاصل می‌شود. یکی از اهداف مهم پیامبران پرورش این گنجینه عظیم است. هدف دیگر نشان دادن آیات و نشانه الهی است که در سراسر هستی جاری است (يُرُوهُمُ آيَاتِ الْمُقَدَّرَةِ...) که آن‌هم به منظور شناختن خداوند از طریق نشانه‌هاست.

از عناوین «یثیروا دلائل العقول» و «یروهم آیات المقدره...» استفاده می‌شود که پیامبران به عنوان مربیان بشر این وظیفه را داشته‌اند که اندیشه‌های بشر را بیدار کنند و با نشان دادن «آیات الهی» آنان را به سوی پروردگار هدایت کنند. روشن است که دلیلی بر اختصاص این روش‌ها به پیامبران علیهم‌السلام وجود ندارد و می‌توان با الغای خصوصیت از پیامبران علیهم‌السلام این وظیفه را متوجه همه مربیان و به خصوص والدین نسبت به فرزندانشان دانست. از این رو باید گفت: حکمی که از این خطبه به دست می‌آید این است که استفاده از روش‌های تعقل و خردورزی برای بیدار ساختن فطرت الهی متربی، بر مربی مستحب است. گرچه به دلیل نبودن واژه‌های وجوبی مثل صیغه امر، نمی‌توان حکم وجوب را از این روایت استفاده کرد ولی نظر به اهمیت ثمره این روش‌ها که موجب بیداری فطرت، برانگیخته شدن خزینه‌های عقل و... می‌شوند، استحباب مؤکد قابل استفاده است. پس مطابق این خطبه، استفاده از روش‌های دعوت به تعقل و تفکر در تربیت دینی مستحب مؤکد است.

دوم. روایت حسن بن عمار

«عَدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ عَبْدِ اللَّهِ الْبِرَّازِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ حَمَّادٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ إِنَّ أَوَّلَ الْأُمُورِ وَ مَبْدَأَهَا وَ قُوَّتَهَا وَ عِمَارَتَهَا الَّتِي لَا يُنْتَفَعُ بِسُنِيِّ إِلَّا بِهِيَ الْعَقْلُ الَّذِي جَعَلَهُ اللَّهُ زِينَةً لِخَلْقِهِ وَ نُورًا لَهُمْ فَبِالْعَقْلِ عَرَفَ الْعِبَادُ خَالِقَهُمْ وَ أَنَّهُمْ مَخْلُوقُونَ وَ أَنَّهُ الْمُدَبِّرُ لَهُمْ وَ أَنَّهُمُ الْمُدَبَّرُونَ وَ أَنَّهُ الْبَاقِي وَ هُمْ الْفَانُونَ وَ اسْتَدَلُّوا بِعُقُوبِهِمْ عَلَى مَا رَأَوْا مِنْ خَلْقِهِ مِنْ سَمَائِهِ وَ أَرْضِهِ وَ شَمْسِهِ وَ قَمَرِهِ وَ لَيْلِهِ وَ نَهَارِهِ وَ بَأَنَّ لَهُ وَ لَهُمْ خَالِقًا وَ مُدَبِّرًا لَمْ يَزَلْ وَ لَا يَزُولُ وَ عَرَفُوا بِهِ الْحَسَنَ مِنَ الْقَبِيحِ وَ أَنَّ الظُّلْمَةَ فِي الْجَهْلِ وَ أَنَّ التُّورَ فِي الْعِلْمِ فَهَذَا مَا دَهَّمَهُ عَلَيْهِ الْعَقْلُ» (کلینی، ۱۳۶۵: ۲۹/۱).

بررسی سندی

سند این روایت به دلیل «عدة من اصحابنا» که تعیین نکرده چه کسانی هستند و هم به جهت مجهول بودن عبدالله بزاز، ضعیف است.

دلالت روایت

این روایت مانند آنچه از آیات استفاده شد، جایگاه عقل را در عالم هستی و نقش آن در زندگی انسان بیان می‌کند. عقل در این تعریف، پایه و اساس همه امور، اولین مخلوق، تنها وسیله درک این حقیقت است که خدا آفریننده و انسان مخلوق او است، خدا باقی و انسان فانی است، عقل وسیله شناخت زشت و زیبا و... است. مسیری که عقل از آن به خدا می‌رسد، مسیری است که قرآن هم معرفی کرده است؛ یعنی تعقل روی «آیات» و نشانه‌های خدا و پی بردن از «نشان» به «ذو نشان». از این رو، این روایت اهمیت عقل و نحوه استفاده از آن را در جهت «خداشناسی» بیان می‌کند و لازمه این بیان، استحباب استفاده از نیروی عقل در جهت شناختن خدا است.

سوم. مرفوعه محمد بن عبدالجبار

«أَمَّهْدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجُبَّارِ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا رَفَعَهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ مَا الْعَقْلُ قَالَ مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ أُكْتَسِبَ بِهِ الْجَنَانُ» (کلینی، ۱۳۶۵: ۱/۱۱؛ حرعاملی، ۱۴۰۹: ۱۵/۲۰۵).

بر اساس این روایت، کارکرد اصلی عقل عبادت خدا و به دست آوردن بهشت است. از این بیان معلوم می‌شود که پرداختن به نیروی عقل و پرورش آن، زمینه دین‌داری واقعی را فراهم می‌سازد و مستحب است که مریبان، زمینه رشد و شکوفایی عقل متربی را فراهم سازند. «کسی که تعقل نمی‌کند و درست نمی‌اندیشد هرگز رستگار نمی‌شود، و کسی که علم ندارد تعقل صحیح ندارد؛ یعنی عقل به علم زیاد می‌شود. «عقل» یعنی قدرت تجزیه و تحلیل و ربط دادن قضایا، یعنی مقدمات را به دست آوردن و نتایج را پیش‌بینی کردن. عقل از علم مایه می‌گیرد. عقل چراغی است که نفت آن، علم است» (مطهری، ۱۳۹۸: ۲۰۷).

ه) تفکر در روایات

روایات تفکر زیاد است. در اینجا به دو نمونه اشاره می‌کنیم:

۲. «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ أَبَانَ عَنِ الْحَسَنِ الصَّيْقَلِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَ عَمَّا يَزُورِي النَّاسَ أَنَّ تَفَكُّرَ سَاعَةٍ خَيْرٌ مِنْ قِيَامِ لَيْلَةٍ قُلْتُ كَيْفَ يَتَفَكَّرُ قَالَ يَمُرُّ بِالْحَرْبَةِ أَوْ بِالدَّارِ فَيَقُولُ أَيُّنَ سَاكِنُوكَ أَيُّنَ بَانُوكَ مَا بَالُكَ لَا تَتَكَلَّمِينَ» (کلینی، ۱۳۶۵: ۲/۵۴).
- «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ سَهْلٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ رَبِيعٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام إِنَّ التَّفَكُّرَ يَدْعُو إِلَى الْبِرِّ وَالْعَمَلِ بِهِ» (کلینی، ۱۳۶۵: ۲/۵۵).

سند روایات

روایت اول به دلیل مقطوعه بودن و هم به جهت مجهول بودن حسن الصیقل، ضعیف است. روایت دوم هم به دلیل ضعیف بودن اسماعیل بن سهل (نجاشی، ۱۴۰۷: ۲۹). ضعیف به حساب می‌آید.

دلالت روایات

روایت اول به ارزش و کیفیت تفکر پرداخته است. بر اساس این روایت، یک ساعت تفکر بیش از شب‌زنده‌داری ارزش دارد و کیفیت تفکر، دقت در آثار پیشینیان است. روایت دوم به آثار عملی تفکر اشاره دارد؛ تفکر، انسان را به سوی کار نیک و عمل به آن می‌کشاند. این‌گونه تعریف از تفکر و آثاری که بر آن مترتب می‌شود، نشانه استحباب مؤکد تفکر و اندیشیدن است.

حکم نهایی استفاده از روش‌های تعقل و تفکر

با جمع‌بندی ادله عقلی و نقلی می‌توان به حکم نهایی استفاده از روش‌های تعقل و تفکر در تربیت دینی، دست یافت. از نظر قرآن کریم و روایات معصومین علیهم‌السلام، اساسی‌ترین راه خدا باوری و تعبد و دین‌داری، تعقل و تفکر است. خردورزی به معنای «ماعبده الرحمن و اکتسب به الجنان» می‌تواند باورها، اهداف و افق فکری انسان را بسازد و او را به این نتیجه

برسانند که خدا باوری و تعبد، از اساسی‌ترین نیازهای او است. تأکید فراوان آیات و روایات روی این موضوع، نشانه اهمیت و نقش بی‌بدیل خردورزی در دین‌داری است. از این رو نتیجه کلی آیات و روایات، مطلوبیت اکید تعقل و تفکر است. در عین حال با ضمیمه کردن دلیل عقلی مبنی بر وجوب معرفت خدا، به آیات و روایت مذکور، می‌توان حکم وجوب اندیشه در آیات الهی را به منظور شناخت خدا به دست آورد، زیرا بین حکم عقل و شرع ملازمه وجود دارد و قانون «کل ما حکم به العقل حکم به الشرع» شامل اینجا می‌شود.

تا اینجا بحث از اصل تعقل و تفکر و ضرورت آن در خدا باوری است، اما اگر بخواهیم دیگری را به سوی این راه بکشانیم، باز هم همین طریق باید پیموده شود؟ پاسخ مثبت است. زیرا برخی ادله (مثل خطبه اول نهج البلاغه) صراحت در دیگر سازی دارند و وظیفه مربیان (از جمله والدین) را این می‌داند که با نشان دادن آیات و نشانه‌های الهی به متریان و زمینه‌سازی اندیشه‌ورزی آنان، به رشد عقلی آن‌ها کمک نموده و آنان را در مسیر خداشناسی و خدا باوری قرار دهند. اما آن دسته از ادله که چنین صراحتی ندارند، باز هم ادله شامل دیگر سازی می‌شوند. چه این‌که با اثبات این مطلب که راه خداشناسی و خدا باوری تعقل و تفکر است و ادله هم در این زمینه اطلاق دارند، دلیلی بر اختصاص آن بر خود سازی وجود ندارد و می‌توان مفاد آن را در «دیگر سازی» نیز سرایت داد. از این رو، همان‌طور که به کار انداختن عقل و خرد خود در جهت خداشناسی و خدا باوری، مستحب مؤکد و بلکه واجب است، زمینه‌سازی و دعوت فرزندان به اندیشیدن، به منظور هدف مذکور نیز همین حکم را خواهد داشت. واضح است که فکر و اندیشه فرزندان زمانی الهی می‌شوند که بتوانیم عقل و خرد آنان را پرورش دهیم و با دعوت به تفکر در آیات و نشانه‌های الهی، مسیر خداشناسی را برای آنان هموار و به تدریج بینش الهی را نصیبشان سازیم. چنین کاری به معنای استفاده از روش‌های تعقل و تفکر در جهت تربیت دینی است. چه این‌که ساختن بینش الهی در فرزند، مهم‌ترین بخش تربیت دینی است. در نتیجه، زمینه‌سازی و دعوت فرزندان به خردورزی بر روی موضوعاتی که قرآن کریم تعیین کرده و با لحاظ «آیه» بودن این موضوعات در حدی که سبب تحقق بینش الهی در فرزندان شده و موجبات تربیت دینی آنان را فراهم سازد، واجب است.

ویژگی های حکم

حکم به دست آمده از نظر مخاطب اطلاق دارد، زیرا آیات تعقل و تفکر از لحاظ سنی قید خاصی برای اندیشه کننده لحاظ نمی کند. لازمه این اطلاق شمولیت دعوت به اندیشیدن از زمان کودکی هم هست. گرچه نحوه دعوت کودکان به اندیشیدن با بزرگ سالان متفاوت است، ولی در اصل این که کودکان را هم می توان به تفکر و تعقل واداشت، تردیدی نیست. اما این حکم از نظر خود تفکر و تعقل مطلق نیست، بلکه مشروط به دو شرط است: یکی این که تفکر باید در موضوعات خاص باشد که نشانه های خدا است، نه ذات خدا. دوم این که این تفکر از جهت «آیه» بودن آفاق و انفس و تاریخ باشد تا در جهت شناخت خدا مؤثر واقع شود.

این حکم از جهت مولوی و ارشادی بودن، مولوی و از جهت عینی و کفایی بودن، واجب عینی است. یعنی این تکلیف در مرحله اول بر دوش والدین و وظیفه عینی آن هاست، اما از آن دسته واجبات عینی است که با انجام غیر، ساقط می شود؛ زیرا موضوعی باقی نمی ماند.

از لحاظ تعیینی و تخییری بودن، این حکم تعیینی است چون بدیلی برای آن تصور نمی شود. یعنی برای شناساندن خدا برای متربی، راهی جز به کار انداختن اندیشه و تعقل فرد وجود ندارد. از لحاظ توصلی و تعبدی بودن، توصلی است. چه این که تعبدی بودن و شرط قصد قربت دلیل می خواهد که در ادله مشاهده نمی شود. از لحاظ نفسی و غیرری بودن، حکم مذکور غیرری است؛ زیرا مطلوبیت آن مانند نماز، ذاتی نیست. دعوت به تعقل و تفکر از آن روست که متربی را به خداشناسی برساند و بینش الهی او را شکل دهد. اگر این هدف را نادیده بگیریم، تعقل و تفکر صرف، حکم مذکور را نخواهد داشت.

پی نوشت ها

(۱). مذمت تقلید کور کورانه از پدران: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُم اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ﴾ (بقره، آیه ۱۷۰). مذمت بت پرستی: ﴿قَالَ أَفَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ، أَفَ لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾. (انبیا، آیه ۶۶ و ۶۷). توییح به جهت مخالفت عمل با علم: ﴿وَلَيْنُ سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ﴾. (عنكبوت، آیه ۶۳).

(۲). تعقل در حیات دوباره زمین: ﴿اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾ (حدید، آیه ۲۳). اندیشه در مسخر بودن آسمان و زمین: ﴿وَفِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مُتَبَاوِرَاتٌ وَجَنَّاتٌ مِنْ أَعْنَابٍ وَزَرْعٌ وَنَخِيلٌ صِنَوَانٌ وَعَيْرٌ صِنَوَانٍ يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَنُفِضَلُ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الْأُكُلِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾ (نحل، آیه ۱۲). دقت در مراحل خلقت، رشد و حیات انسان: ﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشَدَّكُمْ ثُمَّ لِيََتَّكُوا شُيُوخًا وَمِنْكُمْ مَنْ يُوْتَوَّى مِنْ قَبْلُ وَلِتَبْلُغُوا أَجَلًا مُسَمًّى وَلَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾ (غافر، آیه ۶۷) اندیشه در پیری: ﴿وَمَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ أَفَلَا يَعْقِلُونَ﴾ (یس، آیه ۶۸) تأمل در آمد و رفت شب و روز: (یونس، آیه ۶. بقره، آیه ۱۸۴. آل عمران، آیه ۱۹۰. مؤمنون، آیه ۸۰. اسراء، آیه ۱۲. جاثیه، آیه ۵).

(۳). نمونه‌های دیگر: ﴿يُنَبِّئُ لَكُمْ بِهِ الزَّرْعَ وَالزَّيْتُونَ وَالنَّخِيلَ وَالْأَعْنَابَ وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾ (نحل، آیه ۱۱). ﴿وَسَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِنْهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾ (آل عمران، آیه ۱۹۱). ﴿اللَّهُ يَتَوَقَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾ (زمر، آیه ۴۲).

منابع

۱. شریف رضی، محمد بن حسن، *نهج البلاغه* (صبحی صالح)، قم: نشر هجرت، چاپ اول، ۱۴۱۴ق.
۲. آزدی، عبدالله بن محمد، *کتاب الماء*، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ پزشکی، چاپ اول، ۱۳۸۷ش.
۳. ابن فارس، احمد بن فارس، *معجم مقاییس اللغة*، قم: مکتب الاعلام الاسلامی، چاپ اول، ۱۴۰۴ق.
۴. ابن میثم بحرانی، میثم بن علی، *قواعد المرام فی علم الکلام*، قم: مکتبه آیت الله مرعشی، چاپ دوم، ۱۴۰۶ق.
۵. ابوالصلاح حلبی، تقی الدین، *تقریب المعارف*، قم: الهادی، ۱۴۰۴ق.
۶. اعرافی، علیرضا، *تربیت فرزند با رویکرد فقهی*، تحقیق و نگارش: سید نقی موسوی، قم: مؤسسه اشراق و عرفان، چاپ اول، ۱۳۹۳ش.
۷. اعرافی، علیرضا، *فقه تربیتی ۱* (مبانی و پیش فرض ها)، تحقیق و نگارش: سید نقی موسوی، قم: مؤسسه اشراق و عرفان، چاپ اول، ۱۳۹۱ش.
۸. انصاری شیرازی، قدرت الله و دیگران، *موسوعة أحكام الأطفال وأدلتها*، قم: مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام، چاپ اول، ۱۴۲۹ق.
۹. انصاری، مرتضی، *فرائد الاصول*، قم: دفتر انتشارات اسلامی، [بی تا].
۱۰. انوری، حسن و همکاران، *فرهنگ بزرگ سخن*، تهران: انتشارات سخن، چاپ اول، ۱۳۸۱ش.
۱۱. تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد، *تصنیف غرر الحکم و درر الکلم*، قم: دفتر تبلیغات، چاپ اول، ۱۳۶۶ش.
۱۲. جوادی آملی، عبدالله، *زن در آینه جمال و جلال*، قم: اسراء، چاپ بیست و نهم، ۱۳۹۸ش.
۱۳. حائری طباطبائی، سید علی، *ریاض المسائل فی تحقیق الاحکام بالدلائل*، تحقیق: محمد بهره مندی و دیگران، قم: آل البيت علیهم السلام، چاپ اول، ۱۴۱۸ق.
۱۴. حر عاملی، محمد بن حسن، *وسائل الشیعه*، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام، چاپ اول، ۱۴۰۹ق.
۱۵. حلبی، ابوالصلاح، *تقریب المعارف*، قم: الهادی، ۱۴۰۴ق.
۱۶. حلی، علامه، حسن بن یوسف، *مختلف الشیعه فی احکام الشریعه*، قم: جامعه مدرسین، چاپ دوم، ۱۴۱۳ق.
۱۷. _____، *الباب الحادی عشر*، تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی، ۱۳۶۵ش.

۱۸. _____، *نهج الحق و كشف الصدق*، قم: دار الهجره، ۱۴۰۷ق.
۱۹. _____، *انوارالملکوت*، قم: الشریف الرضی، چاپ دوم، ۱۳۶۳.
۲۰. خوئی موسوی، سید ابوالقاسم، *صراط النجاه (المحشی)*، تحقیق: موسی مفیدالدین و دیگران، قم: مکتب نشر المنتخب، چاپ اول، ۱۴۱۶ق.
۲۱. خمینی موسوی، روح الله، *تحریرالوسیلہ*، قم: مؤسسه مطبوعات دارالعلم، چاپ اول، [بی تا].
۲۲. دهخدا، علی اکبر، *لغت نامه*، ج ۹، تهران: چاپ سیروس، ۱۳۳۶ش.
۲۳. رهنمایی، سید احمد، «میزگرد تعلیم و تربیت دینی»، *فصلنامه معرفت*، سال ۸، شماره ۳۲، بهمن و اسفند ۱۳۷۸.
۲۴. شریف مرتضی، علی بن حسین (علم الهدی)، *جمل العلم والعمل*، نجف اشرف، مطبعة الآداب، چاپ اول، ۱۳۸۷ق.
۲۵. شریف مرتضی، علی بن حسین (علم الهدی)، *الذخیره فی علم الکلام*، قم: مؤسسه نشر اسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۱ق.
۲۶. صدرالمتألهین، محمد بن ابراهیم (ملا صدرا)، *الحکمة المتعالیه فی الاسفار الاربعه*، قم: طلیعه نور، چاپ دوم، ۱۴۲۸ق.
۲۷. طباطبائی، محمد حسین، *اصول فلسفه و روش رئالیسم*، شرح: مرتضی مطهری، تهران: صدرا، چاپ بیست و چهارم، ۱۳۹۵.
۲۸. طباطبائی، محمد حسین، *المیزان*، قم: اسماعیلیان، چاپ دوم، [بی تا].
۲۹. طبرسی، فضل بن حسن، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، بیروت: دارالمعرفه، ۱۴۰۸ق.
۳۰. طریحی، فخرالدین بن محمد، *مجمع البحرین*، تهران: مرتضوی، چاپ سوم، ۱۳۷۵.
۳۱. عاملی، محمد بن مکی (شهید اول)، *الألفیه والنقلیه*، قم: مرکز نشر اسلامی، ۱۴۰۸ق.
۳۲. عسکری، حسن بن عبدالله، *الفروق اللغه*، بیروت: دار الآفاق الجدیده، چاپ اول، ۱۴۰۰ق.
۳۳. عمیدالدین بن عبدالمطلب، *اشراق اللاهوت فی نقد شرح الیاقوت*، تهران: میراث مکتوب، چاپ اول، ۱۳۸۱.
۳۴. فاضل مقداد، *اللوامع الالهیه فی المباحث الکلامیه*، تحقیق: شهید قاضی طباطبائی، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ دوم، ۱۴۲۲ق.
۳۵. فراهیدی، خلیل بن احمد، *کتاب العین*، قم: نشر هجرت، ۱۴۰۹ق.

۳۶. قائمی مقدم، محمدرضا، *روش های آسیب زا در تربیت از منظر تربیت اسلامی*، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، چاپ سوم، ۱۳۸۵ ش.
۳۷. کلینی، محمد بن یعقوب، *الکافی*، تهران: دار الکتب الاسلامیه، چاپ چهارم، ۱۳۶۵ ش.
۳۸. مصباح یزدی، محمد تقی، *فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی*، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمته الله علیه، چاپ دوم، ۱۳۹۱ ش.
۳۹. مصطفوی، حسن، *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول، ۱۳۶۸ ش.
۴۰. مطهری، مرتضی، *ده گفتار*، تهران: صدرا، ۱۳۹۸ ش.
۴۱. مطهری، مرتضی، *مجموعه آثار ۲*، قم: صدرا، چاپ یازدهم، ۱۳۸۳ ش.
۴۲. نجاشی، احمد بن علی، *رجال نجاشی*، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۷ ق.
۴۳. وزام بن اَبی فارس، مسعود بن عیسی، *مجموعه وزام*، آداب و اخلاق در اسلام، مشهد: بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی، چاپ اول، ۱۳۶۹ ش.

رفق و مدارا در تربیت عبادی فرزندان^۱

مجید تلخابی^۲

محمد لطیف مطهری^۳

چکیده

تربیت اسلامی ساحت‌های مختلفی دارد و تربیت عبادی یکی از مهم‌ترین این ساحت‌هاست. تربیت عبادی عبارت است از: آموزش عبادات و کیفیت آن‌ها و تلاش برای ایجاد روحیه پرستش و نیایش در مرتبه‌ای که به گونه‌ای که به انجام مناسک و تکالیف عبادی متعهد شود. رفق و مدارا یکی از مباحث مهم تربیتی است. این نوشتار در صدد پاسخ به این سؤال می‌باشد که آیا والدین در تربیت عبادی فرزندان رفق و مدارا را رعایت بکنند یا خیر؟ حکم رفق و مدارا از نظر شرع مقدس اسلام در تربیت عبادی وجوبی است یا رجحانی؟ این پژوهش در قالب روش توصیفی، تحلیلی و اجتهادی با محوریت منابع روایی اثبات می‌کند که والدین در تربیت عبادی فرزندان باید رفق و مدارا را رعایت بکنند رفق و مدارا در تربیت، بذاته منافاتی با مراتبی از قاطعیت در بعضی از مراحل تربیت ندارد، بلکه اصل اولی این است که با وجود ایستادگی و پایبندی به قوانین، نرمش و انعطاف جریان داشته باشد.

کلید واژه: حق، تکلیف، فقه، الزام، تعلیم و تربیت، روش.

۱. تاریخ وصول: ۱۳۹۸/۱۰/۱۵؛ تاریخ تصویب: ۱۳۹۸/۱۲/۱۰.

۲. استادیار فقه و اصول جامعه المصطفیٰ العالمیه (majid1350.talkhabi@gmail.com)

۳. دانشجوی دکتری فقه تربیتی، جامعه المصطفیٰ العالمیه (نویسنده مسئول) (latiffahari@yahoo.com)

مقدمه

یکی از اصول اخلاقی، روابط اجتماعی و تربیتی که نقش بسیار سازنده و مؤثری را در بهبود زندگی خانوادگی و اجتماعی و معاشرت با مردم ایفا می‌کند، اصل رفق و مدارا کردن با دیگران است. در قرآن و حدیث، «اصل رفق و مدارا» به عنوان یک اصل در ارشاد و هدایت انسان‌ها مورد تأکید بسیار قرار گرفته است.

پیامبر گرامی اسلام ﷺ در این زمینه می‌فرماید: «أَمَرَنِي رَبِّي بِمُدَارَاةِ النَّاسِ كَمَا أَمَرَنِي بِأَدَاءِ الْفَرَائِضِ» (کلینی، کافی، ۱۴۰۷، ۲/۱۱۷) پروردگام مرا به مدارا و نرمی با مردم دستور فرمود، همان‌گونه که به انجام واجبات امر فرمود. امام باقر علیه السلام در این زمینه می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ رَفِيقٌ يُحِبُّ الرَّفْقَ، وَيُعْطِي عَلَى الرَّفْقِ مَا لَا يُعْطِي عَلَى الْعُنْفِ» (کلینی، کافی، ۱۴۰۷، ۲/۱۱۷) خدای عز و جل ملایم است و ملایمت را دوست دارد، و پاداشی که به ملایمت می‌دهد به خشونت و سخت‌گیری نمی‌دهد. رسول مکرم اسلام ﷺ توانست بر رعایت همین اصل مهم مشکلات عصر خود غالب آمد قرآن مجید می‌فرماید: «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ»؛ (آل عمران، آیه ۱۵۵) به (برکت) رحمت الهی، در برابر آنان [مردم] نرم (و مهربان) شدی! و اگر خشن و سنگدل بودی، از اطراف تو پراکنده می‌شدند. پس آن‌ها را ببخش و برای آن‌ها آموزش بطلب! و در کارها، با آنان مشورت کن! اما هنگامی که تصمیم گرفتی، قاطع باش! (و) بر خدا توکل کن! زیرا خداوند متوکلان را دوست دارد. در جایی دیگر می‌فرماید: «وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ...» با اهل کتاب جز به روشی که از همه نیکوتر است مجادله نکنید. خداوند به حضرت موسی و هارون علیهم السلام در مواجهه با فرعون به عنوان یک دشمن بزرگ می‌فرماید: «فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَيْسَ لَعَلَّهٖ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى»؛ (طه، آیه ۴۴) اما به نرمی با او سخن بگویید؛ شاید متذکر شود، یا (از خدا) بترسد! بنابراین اصل اولی در اسلام، مدارا کردن و دوری نمودن از خشونت در معاشرت‌ها و برخوردها با دیگران است. بر اساس ادله (موسوی، تربیت فرزند، ۶۰/۱۳۹۵) پدر و مادر در مورد آموزش تربیت عبادی به فرزندان در مقطع پیش از سنین بلوغ، علی‌رغم عدم تکلیف فرزندان، وظیفه الزامی دارند. همچنین روش‌های سلبی مانند تنبیه و مؤاخذه در تربیت

عبادی تجویز شده است. (همان، ۸۴) بنابراین سؤال این است که حکم رفق و مدارا از نظر شرع مقدس اسلام در تربیت وجوبی است یا رجحانی؟ این پژوهش با روش تحلیلی رفق و مدارا را به عنوان یکی از رفتارهای اختیاری مربی مورد بحث قرار داده و بر این مبنا کوشیده است حکم فقهی آن را در تربیت نماز و روزه استنباط کند.

مفهوم شناسی

معنی لغوی رفق

«رفق» در اصل، به معنای «نرمی و لطافت»، در مقابل «شدت و خشونت» است. (ابن فارس، معجم مقاییس اللغة ۲ / ۴۱۸ . ۹) صاحب تاج العروس رفق و مدارا را چنین معنا کرده است: «الرَّفْقُ: اللُّطْفُ وَ هُوَ ضِدُّ الْعُنْفِ» (زبیدی، تاج العروس من جواهر القاموس، ۱۶۷/۱۳/۱۴۱۴). رفق به معنای لطف در برابر زور است. فراهیدی می نویسد: رفق، به معنای نرم خویی و ظرافت داشتن در کار است و به کسی که نرم خویی پیشه کند، «رفیق» می گویند. (فراهیدی، العین، ۱۴۱۰ / ۵ / ۱۴۹) ابن منظور مراد از رفق را حسن خلق و حسن معاشرت با مردم دانسته اند. (ابن منظور، لسان العرب، ۱۴۱۴ / ۱۴ / ۲۵۵) همچنین در تعریف رفق آمده است: رفق، صفتی است پسندیده که در برابر عنف و شدت است و عنف، نتیجه خشم و غضب است. رفق و لین، از آثار خوش خلقی و سلامت جان می باشد (فیض کاشانی، ملامحسن، محجة البیضاء، ۱۴۱۹ / ۵ / ۳۲۲). در تمام موارد کاربرد آن، دارای مفهوم «نرمی و راحتی» است؛ همنشین نرم خو و موافق را «رفیق» می گوید، (خلیل بن احمد، العین، ۵ / ۱۴۹) آرنج آدمی را از این جهت که آدمی با تکیه بر آن احساس راحتی می کند، «مرفق» نام نهاده اند. (همان) از آنجاکه به طور معمول، میانه روی در انجام کارها، سهولت انجام آن ها را در پی داشته و باعث نیکی و استحکام عمل می گردد، واژه رفق به معنای میانه روی، حسن انجام عمل و احکام عمل نیز به کار رفته است (فخرالدین طریحی، مجمع البحرین، ۵ / ۱۶۹ - ۱۷۲).

معنی اصطلاحی رفق در تربیت عبادی

رفق این است که فرد، کاری را به زیبایی و نرمی و با استحکام لازم انجام دهد؛ در مقابل

آن فردی است که کاری را با شدت و خشونت و زشتی انجام می‌دهد (باقری، نقش و جایگاه آسان‌گیری در تربیت، ۱۳۹۴). تربیت عبادی فرزندان نیز فعالیت و کوششی است به منظور به فعلیت رساندن فطرت الهی خداپرستی که در وجود انسان است. این فعالیت‌ها در صورتی استعداد خداپرستی در انسان را شکوفا می‌کند که متناسب با توانایی‌ها و استعدادها انسان باشد. اگر مربی از مربی‌بیش از توان او بخواهد او زمین‌گیر خواهد شد و قامت کوچکش در زیر بار سنگین خواسته‌های بیش از اندازه او خم خواهد شد. در مقابل اگر خواسته‌های مربی بسیار اندک و ناچیز باشد، رشد وی را در فضای خواسته‌های اندک خود محدود می‌کند و او را از سربرافراشتن و دست یافتن به اوج رشد و کمال بازمی‌دارد.

معنی لغوی مدارا

مدارا از ماده «دری» یا «درأ» اشتقاق یافته است. دری به معنای آگاهی و شناختی است که از راه مقدماتی پنهان و غیرمعمول به دست می‌آید، (راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، ۱۶۸) از این رو درباره صید آهو از راه حيله و مقدمات غیرمعمول گفته می‌شود: «دَرَيْتُ الظَّبْيَ أَي اخْتَلْتُ لَهُ وَ خَتَلْتُهُ حَتَّى أَصِيدَهُ؛ دَارَيْتُهُ أَي خَتَلْتُ». (ابن منظور، ۷۱۱، ۱۴، ۲۵۴/۲) این ماده زمانی که مفعول آن انسان باشد، علاوه بر معنای «به نرمی برخورد کردن»، با مفاهیم دیگری همچون «ملاطفت نمودن و رفق ورزیدن» (لسان العرب، ۲۵۴، مصباح المنیر، ۱۹۴) مترادف خواهد بود (فیومی، ۷۷۰، ۲، ۱۹۴). عبارت «مداراة الناس» از ماده «دَرَى» گرفته شده و به معنای «ملاینت، حسن معاشرت با مردم و نیز تحملشان تا از فرد متنفر نگردند» می‌باشد. «درأ» نیز در اصل به معنای «دفع کردن» است (همان). بر این اساس، واژه «مدارا» که به معنای ملاطفت و برخورد نرم است، (ابن فارس، معجم مقاییس اللغة، ۲/ ۲۷۱، طریحی، مجمع البحرین، ۱/ ۱۳۷) بنا بر این، در مدارا، مفهوم «پرهیز و احتیاط» نهفته است و از این رو، بیشتر در مورد مخالفان و دشمنان به کار می‌رود، بر خلاف «رفق» که بیشتر در مورد موافقان و دوستان و حداکثر غیرمخالفان استعمال می‌شود.

معنی اصطلاحی مدارا

«مدارا» به معنی حُسن خُلُق و معاشرت نیکو با مردم است (ابن منظور، لسان العرب،

۲۵۵/۱۴). لذا مدارا یا رفق عبارت است از نرم برخورد کردن با دیگران، در حق آنان خشونت روا نداشتن و به آن‌ها جا دادن یعنی خوش اخلاقی، نرم برخورد کردن، همدمی نیکو و تحمل کردن دیگران به گونه‌ای که از انسان فرار نکنند، نقش فراوانی دارد. به عبارت دیگری، مدارا یعنی نرمی و ملایمت در رفتار با دیگران است که گاه برای در امان ماندن از شرّ مردم و گاه برای بهره‌مندی از آنان می‌باشد.

علامه طباطبائی معتقد است که «درأ»، به معنای دفع است (طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، ۱۴۱۷، ۱۶/۵۵). در قرآن کریم آمده است: ﴿وَيَذُرُونَ بِالْحُسْنَىٰ السَّيِّئَةَ﴾؛ (قصص، آیه ۵۴) آنان کسانی هستند که بدی‌ها را با نیکی دفع می‌کنند. گاهی نیز، مدارا به معنای حلم و بردباری و تعافل است. صبر در برابر افراد تندخو و بداخلاق یا تقیه در مقابل مخالفان و افراد زیان‌رسان، به این معنا است (فلسفی، شرح و تفسیر دعای مکارم الاخلاق، ۱/۳۷۲). در کلمات معصومین علیهم‌السلام کلمه رفق و مدارا، به یک معنا به کار رفته و آن، مدارا و سازگاری با مردم است. در حدیثی از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آمده است: «إِنَّا أُمِرْنَا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ بِمُدَارَاةِ النَّاسِ، كَمَا أُمِرْنَا بِإِقَامَةِ الْفَرَائِضِ»؛ (طوسی، الامالی، ۵۲۱/۱۴۱۴. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ۷۲/۵۲) ما پیامبران، همان‌گونه که به برپا داشتن واجبات مأمور شده‌ایم، به مدارا کردن با مردم نیز مأمور شده‌ایم.

تفاوت رفق و مدارا

مرحوم نراقی از علمای اخلاق بر این باور است که مدارا اندک تفاوتی با رفق ولین دارد؛ لذا فرمود: مدارا در معنی نزدیک به رفق است، اما در مدارا تحمل آزار مردم است و در رفق نیست (نراقی، محمد مهدی، جامع السعادات، ۱/۱۳۸۳، ۳۴۰). مدارا یعنی تحمل جور و ستم مخالف، مادامی که امید به هدایت او هست و امید به اصلاح و دست برداشتن او از مخالفت وجود داشته باشد. مسلم است که مدارا در جایی صدق می‌کند که شخص قادر به رفتار خشونت‌آمیز است، ولی گزینه مدارا و ملایمت را انتخاب می‌کند. پس، مدارا آن است که شخص در عین توانایی و قدرت برخورد قهرآمیز، با مخالفین از در مسالمت و مهر

وارد شده و با مدارا با آنان برخورد می‌کند. در مدارا سخن از دست کشیدن از اصول و بی‌توجهی به مقدسات و ارزش‌ها و به رسمیت شناختن عقاید مخالف نیست؛ بلکه صرفاً تحمل عقاید و رفتار مخالف تا حدی است که به اصول و ارزش‌ها آسیبی وارد نشود.

در تعیین اصل یا روش بودن رفق و مدارا می‌توان گفت: اگر رفق و مدارا بیان‌کننده نحوه‌های از وجود و چگونگی فعالیت‌های تربیتی باشد، اصل تربیتی به شمار می‌آید؛ برای نمونه، در روش امر و نهی، رفق و مدارا کیفیت نرم بودن اعمال این روش را توصیه می‌نماید از سوی دیگر، اگر در مفهوم رفق و مدارا، خود رفتار و عمل بیرونی مربی لحاظ گردد، در این صورت مدارا روش تربیتی خواهد بود. بنابراین رفق و مدارا از یک منظر روش تربیتی است و از منظر دیگر، در زمره اصول تربیتی جای می‌گیرد. استاد اعرافی برای تمایز «اصل» و «روش» معیار و ملاک دیگری غیر از عمومیت و راهنمایی عمل یا جزئی بودن روش‌ها نسبت به اصول ارائه می‌کند. ایشان ملاک اساسی تمایز این دو را این نکته می‌داند که «اصل تربیتی» شبیه معقول ثانی فلسفی است، که بیانگر «نحوه وجود» و چگونگی فعل است؛ برخلاف «روش‌های تربیتی» که از مفاهیم ماهوی و معقولات اولی به شمار می‌روند. ایشان می‌گوید: «روش مشابه معقولات اولی، در خارج از ذهن مابازاء دارد، که همان رفتارهای عینی مربیان و متریان است؛ اما اصل تربیتی مشابه معقولات ثانی فلسفی، مابازاء خارجی ندارد و نمی‌توان یک رفتار خاصی را مابازاء خارجی آن دانست؛ بلکه رفتار عینی، منشا انتزاع این مفاهیم محسوب می‌شوند (اعرافی، ۱۳۹۱، ۱/۱۵۳). بنابراین، طبق ملاک اخیر می‌توان گفت روش تربیتی، خود رفتار مربی در مقام تربیت است و منظور از اصول تربیتی نحوه و کیفیت فعل و عمل مربی در مقام تربیت می‌باشد. با دقت در مفهوم مدارا درمی‌یابیم که این مفهوم، راهنمای عمل نیست تا اصل تربیتی باشد و یا طبق ملاکی دیگر، کیفیت فعل را نیز بیان نمی‌کند؛ بلکه به دلیل بروز و ظهور خارجی آن و در حقیقت، به عنوان عمل و رفتاری که از مربی صادر می‌شود، روش تربیتی به شمار می‌آید (مهری، مدارا و حدود کاربری آن در تعلیم و تربیت، ۱۳۹۳).

تربیت در لغت

«تربیت» در زبان فارسی به معانی پروردن، آداب و اخلاق را به کسی یاد دادن، آموختن و پروردن کودک تا هنگام بالغ شدن به کار رفته است (دهخدا، لغتنامه دهخدا، ۴/۵۷۷۶). از کتاب‌های لغت اصیل و معتبر استفاده می‌شود که واژه «تربیت» با دو ماده لغوی «ربو» و «ربب» مرتبط است. ریشه ربب به معانی گوناگونی مانند: حضانت «در دامان خود پروردن» (فراهیدی، العین، ۸/۲۵۷) حفظ و مراعات و سرپرستی (ابن منظور، لسان العرب، ۱/۴۰۱) اصلاح و بر عهده گرفتن کاری و همراهی با آن (ابن فارس، معجم مقاییس اللغه، ۲/۳۸۲) و ایجاد چیزی و به تدریج تکامل بخشیدن آن (راغب اصفهانی، مفردات، ۳۷۷) به کار رفته است. ریشه ربودر معانی‌ای مانند زیادت، رشد و نمو و علو به کار رفته است (ابن فارس، معجم مقاییس اللغه، ۲/۴۸۳).

تربیت در اصلاح

افلاطون (۳۴۶-۴۲۷ ق.م) در تعریف تربیت گفته است: تعلیم و تربیت عبارت است از کشف استعدادهای طبیعی و شکوفا ساختن آن‌ها (گروه نویسندگان، ۱۳۸۴، ۱/۱۶۷-۱۷۳). ارسطو (۳۲۲-۳۸۴ ق.م) نیز تربیت را مجموعه‌ای از اعمالی دانسته است که به وسیله خانواده یا دولت برای ایجاد فضایل اخلاقی و مدنی در افراد صورت می‌پذیرد دانسته است (همان).

فارابی (۲۶۰-۳۳۹ ه.ق) در تعریف تربیت بیان داشته است که: تعلیم و تربیت عبارت است از هدایت فرد به وسیله فیلسوف و حکیم برای عضویت در مدینه فاضله به منظور دستیابی به سعادت و کمال اول در این دنیا و کمال نهایی در آخرت (همان، ۳۷۴-۴۶۱). ابن سینا (۳۷۳ یا ۳۶۳-۴۲۸ ه.ق) در تعریف تربیت گفته است: تعلیم و تربیت عبارت است از برنامه‌ریزی و فعالیت محاسبه‌شده در جهت رشد کودک، سلامت خانواده و تدبیر شئون اجتماعی برای وصول انسان به کمال دنیوی و سعادت جاویدان الهی (باقری، نقش و جایگاه آسان‌گیری در تربیت، ۱۳۹۴).